

## جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب سوم

## بخش سیم ، ایلومیناتی (بخش اول)



جغد میزوا ، سمبل ایلومیناتی

دومین تشکیلات مخفی پراهمیت که بسا فراتر از جریان فراماسونری مهر خود را بر بسیاری از تحولات مهم تاریخ معاصر زده است تشکیلات ایلومیناتی است. در رأس این تحولات پروسه استقلال ایالات متحده و سیزده سال بعد از آن البته انقلاب کبیر فرانسه قرار دارند. ایلومیناتی از درون فراماسونری فرانسه بیرون آمده ولی خیلی بیشتر از جریان مادر در تحولات جهانی تأثیرگذار بوده و هست، با اینحال درباره ایلومیناتها برخلاف فراماسونری بسیار کم نوشته شده و کمتر کار شده است. داده های موجود در اینترنت هم که بیشتر ضد اطلاعات هستند تا اطلاعات قابل اتکاء !

برای مثال با جستجوی واژه لاتینی ایلومیناتی در اینترنت ابتدا به ساکن با سیلی از داده ها روبرو می شوید که به شکلی آگاهانه شما را به سمت اطلاعات مربوط به فیلم رمز داوینچی هدایت می کنند. فیلم مذکور که برگرفته از کتاب یک نویسنده معروف آمریکایی بنام دن براون می باشد برای اولین بار نام ایلومیناتی را در ابعاد کلان بر سر زبانها می اندازد. کتاب مشهور او بنام گد یا "رمز داوینچی" بسیار مورد توجه قرار میگیرد و هالیوود هم فیلمی از روی آن با همین نام ساخته و وارد بازار می کند که همچون خود کتاب در ردیف پر فروش ترین فیلمهای داستانی تاریخ سینما قرار می گیرد.

در این کتاب و فیلم البته به همه چیز پرداخته می شود الا نقش این جریان در ساختار قدرت در تاریخ معاصر جهان کنونی. حتی واتیکان و تاریخ کلیسای کاتولیک هم به زیر علامت سؤال می رود اما اصل نفوذ و حضور ایلومیناتها در ساختار قدرت جهانی بویژه در خود کشور "دن براون" یعنی آمریکا نه ! انگار مشکل بشریت فقط کشف کدهای ایلومیناتی است نه خود آن. به همین سادگی به شعور انسان توهین می شود.

به طرز حیرت آوری یک جریان پیوسته ضد اطلاعات در این رابطه در همه جا عمل می کند. مجموعه ای از مذخرفات و مقولات غیرواقعی تحت عنوان ایلومیناتی در جریان است که با اصل موضوع ارتباطی ندارند. هدف تنزل عملکرد جریانی با یک نقش تأثیرگذارنده قوی بر سیاستهای جهانی به سطح یک فرقه مخفی و اسرار آمیز نیست که صبح تا شام دنبال توطئه گری است و پی بردن به نمادهای آن بایستی اهمیت بیشتری نسبت به عملکرد سیاسیش داشته باشد. این حاصل همان کار عظیم ضد اطلاعاتی است که بدان اشاره کردم.

یک نمونه از این ضد اطلاعات سخیف برای مثال ، مطلبی است که سرویس جهانی بی بی سی در ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ به قلم یکی از کارگزاران خود بنام "سوفی اسمیت" درباره ایلومیناتی منتشر کرده که در همین تاریخ هم روی سایت بی بی سی فارسی گذاشته می شود و تا هفته های متوالی نیز بر روی سایت می ماند. کارگزار مربوطه مسئله ایلومیناتی را از اساس حاصل یک پارانویای غیرواقعی قلمداد می کند که در حقیقت منبعث از یک اثر شوخ طبعانه در دهه ۶۰ میلادی بوده است. او در این مطلب برای اثبات ادعای خود مشتکی از همان ضد اطلاعاتی را که در اروپا و آمریکا بدنبال آغاز جنگ سرد عرضه شده بود ردیف می کند و نتیجه میگیرد که ایلومیناتی چیزی بیشتر از یک افسانه نبوده است ! لوٹ کردن موضوع یعنی این !

روند مقابله با مقولات ضد "سیستم هژمون" در جهان سرمایه داری تحت حاکمیت لیبرال دمکراسی و در چهارچوب یک کار اطلاعاتی پیچیده ، اول با تاکتیک نادیده گرفتن کل موضوع کلید می خورد. نه کسی به آن می پردازد و نه جایی در میان رسانه ها بدان اختصاص می یابد. انگار نه انگار که اصلاً چنین چیزی وجود دارد. این تنها در ارتباط با موضوعات سیاسی نیست ، آدمها ، جریانات سیاسی و جنبشهای اجتماعی را هم شامل می شود.

مگر خبری از جنایات هر روزه رژیم ضد بشری اسرائیل در فلسطین اشغالی، از کشتار مردم بی دفاع تا تخریب خانه ها و تحقیر مستمر اهالی مناطق اشغالی توسط شهرک نشینان مرتجع و نژاد پرست و هزار جنایت دیگر روی آنتنها می رود؟ در مقابل فلان دختر بچه طرفدار محیط زیست را در همه جا لشکری از خیرنگار و عکاس همراهی می کند. بزرگترین سازمان اپوزیسیون ایران در بایکوت کامل خبری قرار میگیرد انگار که اصلاً وجود خارجی ندارد اما به یکباره کل سیستم رسانه ای شاهزاده ای را که چهل سال است جز خوردن و خوابیدن هنر دیگری نداشته است ماه ها روی آنتن نگاه می دارند. در یک کلام بحث بر سر درستی و غلطی یک اندیشه یا بزرگ و کوچکی یک سازمان و یا حقانیت یک جنبش نیست، بحث اساسی برای مطرح شدن درجه مطلوبیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و لاغیر!

خوب این از نادیده گرفتن، حالا اگر تاکتیک نادیده گرفتن موفق نشد و مقوله ضد سیستم خودش را تحمیل کرد آنگاه تاکتیک لوٹ کردن موضوع به میان می آید. روشنفکران سیستم برای نفی آن به میدان می آیند. اینبار موضوع را غیرجدي قلمداد می کنند و راویان و عناصر طرح کننده موضوع را به عنوان آدمهای نا متعادل و هپروتی دست انداخته و مسخره می کنند. باز هم اگر نشد و آن مقوله ضد سیستم وارد باور بخشی از جامعه گردید آنگاه پیچیده ترین شکل برخورد یعنی تلاش در جهت هدایت هوشمندانه اطلاعات موجود و سمت و سو دادن به آن در دستور کار قرار می گیرد. اینجاست که سیل ضد اطلاعات جاری می گردد.

سیستم دیگر بدنبال نفی وجودی مقوله نمی رود چون نفی کردنی نیست، بدنبال خوب حمله کردن به موضوع نمی رود زیرا بر گیرایی آن افزوده می گردد. از اینجا به بعد می رود در جبهه مدافعان! اینبار از موضع "موافق متعصب" با مثنی ضد اطلاعات وارد میدان می شود. بجای خوب حمله کردن، کارش می شود بد دفاع کردن از مقوله مذکور! و آن کدام آدم باشعوری است که نداند بهترین شیوه پیروزی بر یک عقیده مخالف و در عینحال قدرتمند، خوب حمله کردن به آن نیست، بد دفاع کردن از آن است.

کدام ضد خدا و منتقد اسلام در طول تاریخ بیشتر از خمینی و پدیده داعش، چهره ارتجاع اسلامی را، لخت و عریان در معرض دید جهانیان قرار داده است؟ کدام تنوریسین سرمایه داری و اندیشکده ضد کمونیستی بیشتر از رژیم پل پت در کامبوج سرپای مارکسیسم را به لجن کشیده است؟ چه عاملی بیش از عملکرد خود کلیسا و جنایات منتسب به آن در طی قرون وسطی به مسیحیت ضربه زده است؟ کدام ضد یهودی در فراخنای تاریخ بیشتر از رژیم ضد بشری و نژادپرست اسرائیل به مثابه لکه ننگی بر دامن بشریت معاصر، دین و آیین موسی را اینچنین منفور و سکه یک پول کرده است؟ مقوله افشاگری علیه ایلومیناتی نیز مشمول همین قاعده و قانون است. قالب کردن مزخرفاتی تحت عنوان "تنوری توطئه" همین کارکرد را دارد.

گفتم که بی اطلاعی در مورد ایلومیناتی بسیار بیشتر از فراماسونری است. خیلی ها اصلاً این دو جریان را یکی قلمداد می کنند. این خیلی ها تنها شامل آدمهای کنجکاو و علاقمند به موضوع نیست، حتی بسیاری از خود دست اندرکاران "تنوری توطئه" که با این مقولات می خوابند و بیدار می شوند نیز تفاوت کیفی میان این دو جریان قائل نیستند! دلیل آنهم اینست که جدای کم اطلاعی برخی از اینان و شلم شوروای اطلاعاتی در رابطه با این مقوله، خیلی از اعضای ایلومیناتی هم اصلاً در پوش لژهای فراماسونری عمل می کرده اند تا آنجا که ایلومیناتهای گردن کلفتی چون جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا و یا سیمون بولیوار رهبر مبارزات آمریکای لاتین علیه استعمار اسپانیا و یا ناپلئون بوناپارت امپراتور فرانسه و حتی کارل مارکس ... اساساً بعنوان اعضای فراماسونری جهانی شناخته شده اند. به دلیل آن در ستونهای بعدی اشاره خواهم کرد.

یعنی در یک کلام ما هیچ کجا با لژهای ویژه ایلومیناتی سر و کار نداریم، در عوض همه جا تنها با لژهای فراماسونی طرف هستیم. با اینحال تفاوت میان ایلومیناتها و فراماسونها آنقدر زیاد است که بتوان این دو جریان را به مثابه دو تشکیلات اساساً متفاوت تحلیل کرد و بر روی ایلومیناتی نیز همچون جریان مادر نور افکند. جریانی که اساساً از درون لژهای فرانسوی و در مسیری کاملاً متفاوت با لژ بزرگ انگلستان بیرون آمد و بر حاکمیت ایالات متحده آمریکا پنجه افکند.

## نگاهی به اروپای قرن هجدهم

در اواخر قرن هجده میلادی یعنی در دوران بوجود آمدن پدیده ایلومیناتی، ما با یک اروپای تحت حاکمیت فئودالیت و زیر نفوذ شدید کلیسای کاتولیک مواجه هستیم. در مقابل مقاومت در برابر سلطه مطلقه کلیسای کاتولیک نیز در ابعاد گوناگون در سراسر اروپا بویژه در مرکز قاره و مناطق آلمانی نشین در جریان است.

از اوایل قرن شانزدهم مارتین لوتر با پایه گذاری کلیسای پروتستان در کنف حمایت شاهان و زمینداران بزرگ منتقد پاپ در همین مناطق آلمانی نشین اولین سنگ بنای مقابله با کلیسای کاتولیک در بُعد ایدئولوژیک را میگذارد و متعاقب آن در قرون بعدی جریان رنسانس در ابعاد هنری و فرهنگی شکل میگیرد. به لحاظ سیاسی نیز مخالفت با سلطه کلیسا از سویی و حاکمیت مطلق العنان خاندانهای سلطنتی در اروپا تبدیل به جریان قالب روشنفکری و آغاز عصر روشنگری میگردد. جریان ایلومیناتی در چنین فضایی است که شکل میگیرد.

در این میان تشکیلات مدرن فراماسونری که در اوایل این قرن یعنی در ژوئن ۱۷۱۷ شکل گرفته است، تضاد چندانی با این حاکمیتها ندارد، مهمتر از همه اصلاً بدنبال براندازی هیچ حکومتی نیست، برنامه اش تنها نفوذ در حاکمیت کشورهای هدف و نشان دادن مهره های خود در ساختار سیاسی - اقتصادی - فرهنگی نظامهای مربوطه و البته در خدمت منافع عالیله دولت بریتانیای کبیر است. ایلومیناتی بر عکس بدنبال براندازی نظم حاکم در اروپا و آمریکا است.

می خواهد نظم خود را برقرار کند و می کند. این بزرگترین نقطه افتراق این دو جریان است. بدین اعتبار "نظم نوین جهانی" نظم فراماسونری نیست، نظم ایلومیناتی است. در بخش گذشته در مبحث فراماسونری به تفاوتهای بسیار میان فراماسونری فرانسه با فراماسونری انگلیسی اشاره کرده ام. جریان ایلومیناتی در واقع از دل فراماسونری فرانسوی بیرون می آید. تفاوت میان ماسونها و ایلومیناتها از تفاوت میان لژهای فرانسوی و انگلیسی اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

گفتم که فراماسونری در هیچ کجا بدنبال براندازی رژیمهای حاکم نیست، آدمهای خودش را در درون سیستم موجود رسوخ می دهد و در همان چهارچوب سیستم موجود سیاست تعیین می کند. ایلومیناتی بر عکس با سیستم موجود خوانایی ندارد و در همه جا بدنبال براندازی نظم حاکم در اروپا و آمریکا است. به همین دلیل هم هست که عمر قانونی ایلومیناتی تنها یک دوره کوتاه ۹ ساله است. بعد از آن ایلومیناتی همواره فعالیت مخفی داشته و بیشتر در چارچوب لژهای فرانسوی و آمریکایی سازماندهی شده اند.

لژهای رسمی فراماسونری جهانی مستقیماً دربار انگلستان وصل بوده و همواره بدنبال تأمین منافع دولت فخریه و انگلستان دراز دربار بریتانیای کبیر بوده اند، ایلومیناتی بر عکس در مواردی اصلاً علیه این امپراتوری عمل می کند، دوران جنگهای استقلال آمریکا مهمترین این موارد میباشد. فراماسونری ضد مذهبی نیست، ایلومیناتی هست. فراماسونری تضادی با استبداد فئودالی در اروپا و آمریکا ندارد، ایلومیناتی دارد.

فراماسونری برای خودش دین! دارد یعنی مدعی دینداری است و اعضایش در مراسم عضوگیری به کتاب مقدس! قسم می خورند. بر عکس آن ایلومیناتی یک جریان کاملاً غیر مذهبی است، همانگونه که صهیونیسم یک جریان غیر مذهبی است. کلان سرمایه یهود از این طریق است که به صرافت پی ریزی حکومت واحد جهانی افتاده است. یهودیت بین المللی در کادر فراماسونری هر چقدر هم که صاحب نفوذ و قدرت شده باشد اما در نهایت تنها در خدمت سلطنت انگلستان می توانسته رکاب بزند نه بیشتر! با ایلومیناتی، مافیای یهود یکپای قدرت هژمون می توانست بشود و می شود.

سالهای پایانی قرن هجدهم و آغاز قرن نوزده میلادی سالهای عروج امپراتوری مالی روتشیلدها در اروپای آنروز است تا آنجا که قرن نوزدهم را می توان با اندکی مسامحه قرن روتشیلدها نام نهاد. هیچ جنگی در این قاره بدون پشتوانه تأمین مالی این خاندان پلید انجام نپذیرفته و هیچ حرکتی در راستای مخالفت با کلیسای کاتولیک بدون پشتوانه مالی روتشیلدها و به تبع آن خارج از دایره نفوذ اینان صورت نمی گرفته است.

ایلومیناتی ظرف تشکیلاتی مناسبی برای ورود روتشیلدها به صحنه سیاسی آنروز بسا فراتر از حاکمیت بر سیستم بانکی می توانست باشد. مداخله مؤثر در پروسه انقلاب فرانسه و نفوذ در حاکمیت ایالات متحده تنها از طریق این تشکیلات امکانپذیر می بود. اصلاً تصادفی نیست که تأسیس جریان ایلومیناتی درست همزمان با سال استقلال ایالات متحده آمریکا می باشد. اول ماه مه ۱۷۷۶ تاریخ رسمی تأسیس ایلومیناتی است و درست یکماه بعد در چهارم ژوئن همان سال اعلام استقلال آمریکا است.

فراماسونری در این مقطع یعنی در اواخر قرن هجدهم بیشتر، اشرافیت مرتجع فئودال را نمایندگی می کند، ایلومیناتی بر عکس متمایل به بورژوازی نوپای اروپاست. به این اعتبار به همان میزانی که بورژوازی آنروز خصلت انقلابی داشته است، ایلومیناتها نیز در آن دوران برخلاف ماسونها دارای گرایش انقلابی! بوده و در همه جا بدنبال نفوذ در رهبری انقلابات و هدایت روند پسا انقلابی بوده اند.

آنها برخلاف فراماسونها که تماماً در بالای جامعه کار می کنند و هیچ تماسی با پایین ندارند، ابزار توده ای را نیز در خدمت اهدافشان بکار می گیرند. توده های بی شکل و نه سازمان یافته و متشکل. انقلاب فرانسه مثال بارز این ویژگی مطلقاً بی ارتباط با طرز کار فراماسونری منظم وابسته به دربار بریتانیا بوده است.

بدیهی است که در همان دوران مورد بحث یعنی دوران حاکمیت مطلقه فنودالیسم در اروپا و برخورداری بورژوازی آن دوران از خصلت انقلابی و به تبع آن ایلومیناتی، تفاوت میان به اصطلاح انقلابیگری نوع ایلومیناتی با انقلابیگری واقعی بسیار بوده است. هم در هدف، هم در شیوه های کسب قدرت سیاسی و هم مهمتر از همه در ماهیت نیروی رهبری کننده انقلاب. یکی بدنبال سوار شدن بر توده های بی شکل، دیگری در خدمت تحقق عالیترین آرمانهای بشری همچون آزادی، عدالت اجتماعی و رهایی از زنجیرهای طبقاتی. انقلابیون واقعی بدنبال سازماندهی توده ها علیه حاکمیت سیاسی و حرکت در راستای منافع توده ها هستند. ایلومیناتها برعکس بدنبال براندازی حاکمیت سیاسی از طریق نفوذ در بالا و اتکاء به شیوه های توطئه گرانه و در راستای منافع باند خود بوده اند. بدنبال پیاده کردن خاندانهای سلطنتی و واتیکان یعنی همان شاه و شیخ خودمان از گرده مردم و سوار شدن خود بر پشت آنها بوده اند.

به عبارت بهتر ایلومیناتها در آن دوران بیش از آنکه انقلابی بوده باشد یک نیروی برانداز در اروپای آنروز بشمار میروند. به این معنی که در هیچ کجا بدنبال سرنگونی نظامهای فنودالی نیست اما در همه جا بدنبال براندازی نظامهای موجود بوده اند. آنروزها هم همانگونه که امروز تفاوت بوده است میان سرنگونی و براندازی! به عبارتی هر نوع سرنگونی در عینحال براندازی هم هست اما هر براندازی سرنگونی نیست. سرنگونی عالیترین شکل براندازی است و نه تمامی اشکال آن.

سرنگونی انقلابی به معنای قیام سازمان یافته، متشکل و قهرآمیز از پایین و برخوردار از یک رهبری ماهیتاً انقلابی و حرفه ای در بالا می باشد. براندازی اما هم در پایین جامعه و هم در موضع رهبری کننده می تواند بسیار متفاوت با سرنگونی باشد و هست. برای مثال با کودتا از بالا هم می توان یک رژیم مستقر را بر انداخت. این هیچ ربطی به سرنگونی ندارد. مورد دیگر براندازی از طریق تهاجم نظامی خارجی است. اینهم نوعی از براندازی است که باز هیچ ربطی به مقوله سرنگونی ندارد.

انقلاب فرانسه همانگونه که انقلاب ضد سلطنتی در ایران نه سازمان یافته بود و نه برخوردار از یک رهبری انقلابی! اما در هر دو مورد رژیمهای موجود بر انداخته گشته و اعوان و انصارشان نیز بدست جلاّد سپرده شدند. همین امروز هم در همین ایران خودمان دار و دسته مرتجع سلطنت مدفون هم بدنبال براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی هستند. هم آنچه که آنان دنبال آن هستند براندازی است و هم آنچه که انقلابیون ایران بدنبال آن هستند براندازی است اما آن کدام ابلهی است که یکدنیا تفاوت میان خواست براندازی ما و خواست براندازی آنها را فهم نکند. همانگونه که "تفاوت میان ماه من با ماه گردون از زمین تا آسمان است" فکر میکنم که با این توضیحات اتهام انقلابیگری از روی ایلومیناتهای آنروز کاملاً برداشته شده باشد.

نایپلئون بوناپارت در پی انقلاب در فرانسه تنها با قدرت نظامی و تسخیر اروپا بود که رژیمهای مستقر در بسیاری از جاها مثل دولتهای کناره رود راین را بر انداخت و انقلاب فرانسه و نظم ایلومیناتی را صادر کرد، نه با کمک مردم اروپا و قیامشان بر علیه نظم موجود.

بهر حال همانگونه که گفتم برنامه ایلومیناتی براندازی نظامهای موجود با شیوه های توطئه گرانه بوده است و درست به دلیل همین خواست توطئه گرانه براندازی بوده است که برخلاف تشکیلات فراماسونری که در همه جا بر احتی فعالیت میکرده، جریان ایلومیناتی تنها یک فعالیت قانونی نه ساله را در کارنامه خود دارد و همانطور که در بالا آمد از مقطع سال ۱۷۸۵ به زیر زمین رفته است.

این همان دلیل عمده ای است که بیانگر چرایی عدم وجود لژهای ایلومیناتی بطور مستقل می باشد. آری، به این دلیل بوده است که ما در هیچ کجا با لژهای خاص ایلومیناتی سر و کار نداریم. جریان فراماسونری علیرغم فعالیتهای کاملاً مخفی خود با اینحال یک جریان کم و بیش قابل تحمل برای حاکمیتهاست، چرا که نه تنها با کل نظامهای حکومتی در اروپا در تضاد نیست بلکه در اینجا و آنجا خود نیز بخشی از ساختار حکومتی بوده است. اینها همه در شرایطی است که ایلومیناتی برعکس فراماسونری یک جریان مخالف حاکمیت و واتیکان و خاندانهای امپراتوری حاکم در قاره قدیم بوده و به تبع آن جبراً یک جریان مخفی و زیرزمینی با ساختار و شیوه عمل خاص خود بوده است. می خواهم بگویم تشکیلات فراماسونری برای ایلومیناتها در واقع یک پوش و چهارچوب ممکن کار مخفی ولی قانونی بوده است و نه بیشتر.

بگذریم از اینکه تا آنجا که به اهداف، نهادها و نمادها هم بر می‌گردد در اصل میان این دو جریان شباهتهای بسیاری هم وجود دارد. تفاوت اساسی اما آنجایی آشکار میشود که بحث خط و خطوط و نقطه وصل لژها در بیرون از خودشان مطرح باشد. لژهای فراماسونری منظم تماماً تحت حاکمیت دربار بریتانیا عمل کرده و می‌کنند، ایلومیناتها بر عکس افسارشان عمدتاً در دست "کلان سرمایه‌یهود" بوده است و به تبع آن الزاماً حافظ منافع دولت فخریه نبوده و نیستند.

یک نکته دیگر را هم که باید بدان اشاره کنم درجات درون خود تشکیلات فراماسونری است. من بدلیل تخصصی بودن موضوع و بی ربط بودن آن به موضوع کتاب، چه در مبحث فراماسونری و چه در مقوله ایلومیناتی عامدانه وارد جزئیات نمی‌شوم و تنها به اشاره ای بسنده می‌کنم. درجات کلاسیک فراماسونها تا سی و سه درجه بیشتر نیست اما بعضاً تا نود و نه درجه هم می‌رود. درجات بعد از سی و سه را دیگر به اعتقاد من در کادر فراماسونری نباید تحلیل کرد چرا که بعد از آن وارد حیطه ایلومیناتی می‌شویم. یعنی تنها لژهای فراماسونری تحت حاکمیت ایلومیناتها نود و نه درجه ای هستند که همان لژهای فرانسوی و آمریکایی می‌باشند. لژهای فراماسونری منظم تحت حاکمیت دربار بریتانیا سی و سه درجه بیشتر ندارند. حیطه اختیارات اساتید اعظم لژهای تحت حاکمیت ایلومیناتها بسیار وسیع می‌باشد.

آدمهایی با اطلاعات وسیع در باره ساختار قدرت سیاسی و اقتصاد جهانی و برخوردار از امکان اعمال نفوذ در روند تحولات کلان در سطح بین‌المللی. در واقع ایلومیناتها با برخورداری از هر درجه بالاتر، هم با اسرار بیشتری در درون خود تشکیلات آشنا می‌گردند و هم از دایره عمل وسیعتری در بیرون تشکیلات برخوردار می‌شوند. مهمترین نهاد ایلومیناتی که در عالیتترین سطح تصمیم‌گیری جهانی قرار دارد تشکیلات بیلدبرگ است که نشستهای آن هر ساله در یکی از کشورهای جهان تشکیل می‌گردد. نشستهای سالانه بیلدبرگی‌ها به تصمیم‌گیریهای سیاسی و نشستهای هر ساله در داووس به تصمیم‌گیریهای کلان اقتصادی در سطح جهانی می‌پردازند. کمیته سید، باشگاه رم، کمیسیون سه جانبه و شورای روابط خارجی در شمار دیگر نهادهای قدرتمند مشترک ایلومیناتی و فراماسونری جهانی می‌باشند.

گفتم نهادهای مشترک! به اعتقاد من در دوران گلوبالیسم دیگر اختلاف چندانی میان این دو تشکیلات وجود ندارد. اختلافات در مشی و شیوه عمل بیشتر خود را در عملکرد میان دو جناح بازها و کبوترها بارز می‌کند. تا پیش از دوران کنونی انعکاس اختلافات و جنگ قدرت میان بریتانیای کبیر به مثابه ابرقدرت قدیم با ایالات متحده به مثابه ابرقدرت جدید بطور طبیعی این دو جریان را نیز اینجا و آنجا در تقابل با یکدیگر قرار می‌داده است. یک نمونه بارز آن که به ایران برمیگردد افشای اسامی فراماسونهای انگلیسی توسط لژهای آمریکایی در دوران سلطنت پهلوی بود. اسماعیل رانین نویسنده کتاب مشهور فراموشخانه، در سالهای آخر حکومت شاه مفضلاً اسامی فراماسونهای انگلیسی و در رأس همه جعفر شریف امامی و عبدالله ریاضی روسای وقت مجالس سنا و شورای ملی را که از ساواک گرفته بود افشا کرده بود. لیست مفصلی که همه ماسونهای گردن کلفت ایران را شامل می‌شد الا اعضای لژهای آمریکایی و فرانسوی!

امروز اما در عصر گلوبالیسم ما دیگر با تضاد منافع میان دولتهای بزرگ سرمایه‌داری مواجه نیستیم. تضاد و رقابت در میان کنسرنها و شرکتهای بزرگ انحصاری جریان دارد که حاکمان اصلی جهان سرمایه‌داری لیبرال می‌باشند. تضاد منافی هم اگر وجود داشته باشد نه در میدان که در میان همان نهادهای مشترک مورد اشاره انعکاس می‌یابد. جریان بیلدبرگ و نشستهای داووس از جمله مهمترین این نهادها می‌باشند.

بیژن نیابتی، ۲۲ مرداد ۱۴۰۲

niabati.blogspot.com

[bijanniabati@hotmail.com](mailto:bijanniabati@hotmail.com)

سایت بیژن نیابتی

ای - میل بیژن نیابتی